

سوال ۴۰۹ - نحوه وصول هزینه انتشار محکومیت محکوم علیه در روزنامه، موضوع تبصره ۳ قانون اصلاح تبصره ۱ ماده ۱۸۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ و الحاق سه تبصره به آن چگونه خواهد بود؟

آقای پسندیده (دادسرای ناحیه ۵ تهران):

به موجب مقررات قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و اصلاحات بعدی، اجرای احکام کیفری توسط دادستان و با نظارت محاکم صادرکننده احکام بدوی انجام می‌شود. بنابراین متصدی اجرای حکم کیفری با تمام تبعات و الحاقات آن، دادستان می‌باشد. مثلاً هزینه‌های اجرایی احکام حبس، جزای نقدی، رفع تصرف عدوانی، رفع مزاحمت، رفع ممانعت از حق، هزینه‌های اجرایی اعدام و احکام دیگر مثل اینها. از موارد فوق این‌گونه استنباط می‌شود که هزینه‌های اجرای احکام کیفری تماماً به عهده دادستان به عنوان نماینده دولت در معنای عام می‌باشد. قانون‌گذار در سال ۱۳۸۵ با اصلاح ماده ۱۸۸ قانون آیین دادرسی کیفری در تبصره ۳، در خصوص نحوه اجرای حکم قطعی صادره یک تشریفات اجرایی خاصی که به عنوان تکلیف تلقی شده است را برای احکام مندرج در ماده ۱۸۸ پیش‌بینی نموده است. نکته قابل توجه در این تبصره این است که قانون‌گذار برخلاف رویه‌های سابق که مطابق تمام اصول حقوقی می‌باشد، هزینه نحوه اجرا را بر عهده محکوم‌علیه نهاده است.

نشر مفاد محکومیت محکوم علیه در جراید، یک تشریفات اجرایی است نه یک مجازات. بنابراین، نکته اول این است که طبق مقررات عمومی، مقام مجری تشریفات مندرج در تبصره ۳ ماده ۱۸۸ به دستور دادگاه صادرکننده حکم قطعی، دادستان می‌باشد. (مثل دستور اجرای حکم شلاق در ملا عام) بعد از ارسال پرونده به اجرای احکام، دادستان ابتدا با احضار متهم، هزینه نشر مفاد محکومیت وی در جراید را از نامبرده مطالبه می‌نماید، اگر وی قادر به پرداخت بود که هزینه نشر از ایشان مطالبه شده و سپس محکومیت در جراید منتشر می‌شود. و اگر محکوم‌علیه از پرداخت هزینه نشر امتناع نماید و یا اینکه قادر به پرداخت نباشد، دادستان به هزینه دولت، نسبت به نشر آگهی و سپس نسبت به مطالبه وجه از محکوم‌علیه اقدام خواهد کرد. تشریفات مطالبه، تشریفات آیین دادرسی مدنی مبنی بر تقدیم دادخواست و ابطال تمبر و... نیست. اگر مالی از محکوم‌علیه در دسترس باشد به دستور دادستان هزینه اجرایی از آن مال کسر خواهد شد. به نظر می‌رسد که اعلام مراتب توسط دادستان به سازمان جمع‌آوری و فروش اموال تملیکی در جهت وصول مطالبات دولت از محکوم‌علیه که به دستور دادگاه این هزینه به دولت تحویل

گزارش نشست قضایی استان

تنظیم: حمید مهدی‌پور
با همکاری سیدابراهیم مهدیون
کارشناس حقوقی

۴۰۹ تا ۴۱۱ پاسخ به پرسش‌های

شده است خالی از لطف نباشد و بتواند راهگشای واحد اجرای احکام کیفری باشد. نکته قابل توجه این است که اولاً انجام مفاد تبصره ۳، یک امر تکلیفی و آمره است و حتماً باید محکومیت محکوم علیه در جرایم منتشر شود. ثانیاً عدم پرداخت هزینه نشر از جانب محکوم علیه نمی تواند مانع اجرای تبصره ۳ باشد باید با پرداخت هزینه توسط دادستان، حکم آمره اجرا شود.

آقای شهریاری (دادسرای امور جنایی تهران):

انتشار رای موضوع تبصره اصلاحی از قواعد الزامی و آمره است. بنابراین دادگاه صادرکننده [حکم] قطعی، موظف به صدور دستور انتشار رای صادره می باشد. اینکه تبصره اصلاحی، پرداخت هزینه انتشار را بر عهده محکوم علیه گذاشته است به طریق ناصواب است زیرا محکوم علیه باید هزینه نشر محکومیت خود را پرداخت نماید که امری نامعقول است.

اما در پاسخ به سوال، می توان گفت که در مرحله اجرای احکام کیفری، چنانچه با اختطاریه دادستان محکوم علیه هزینه را پرداخت ننمود، از ردیف بودجه دادگستری پرداخت خواهد شد و تقدیم دادخواست از سوی دادستان یا سایر اشخاص به طرفیت محکوم علیه فاقد وجاهت قانونی است.

آقای منصوری (دانشگاه آزاد اسلامی):

حسب تبصره ۳ قانون اصلاح تبصره یک ماده ۱۸۸ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب انتشار محکومیت محکوم علیه الزاماً باید محقق شود البته هزینه وصول اولاً و با لذات، مطابق نظر قانون بر عهده محکوم علیه است و در صورت امتناع یا غایب بودن یا معسر بودن محکوم علیه این هزینه به عهده اجرای احکام کیفری است زیرا به بهانه موارد فوق نمی توان حکمی را که جامعه با انتشار آن منتفع می شود معطل گذارد. البته حق مطالبه حقوقی از محکوم علیه، بعد از پرداخت توسط دادستانی به قوت خود باقی است.

آقای رضایی نژاد (دادگستری اسلامشهر):

در نظام حقوقی ای که گهگاه، به واسطه جریان های مبتنی بر احساسات عمومی و پاره ای گفتمان های زودگذر، قواعدی بر آن تحمیل می شود. پدید آمدن چنین مشکلاتی طبیعی است چه نحوه تعیین مقرر مقرر بحث تالی از این است که دقت قاضی در تنظیم آن صورت نگرفته است و سوال پیش از آنکه پاسخی در چارچوب قواعد مسلم را بخواهد بیانگر کژی و نقص در قانون گذاری است. در مقام ارائه راه حل می توان چنین استدلال نمود که تکلیف پرداخت هزینه توسط محکوم علیه یک تعهد قانونی است که برای محکوم علیه ایجاد شده و صرف نظر از ماهیت مدنی یا کیفری یک تکلیف مضاعف است. و از سوی دیگر انتشار محکومیت که حاکی از دیدگاه سنتی راجع به فلسفه مجازات می باشد. با حکم قانون الزامی است و بین این دو اینگونه می توان راه حل میانه برگزید که مدیون بودن محکوم علیه مانع از اجرای حکم قانون نیست و در هر حال انتشار حکم به عمل خواهد آمد و به نظر می رسد که همگام با اصول حاکم بر نحوه استیفای دیون حتی در مواردی که حاکمیت داین باشد، می بایست دادستان جهت استیفای دین علیه محکوم علیه طرح دعوا نماید. و این پاسخ که طنزگونه می نماید بیش از دشواری خویش بیانگر ضعف و خلاف اصول بودن حکم قانون است.

آقای اهورکی (تجدیدنظر استان تهران):

منشا و علت طرح این سوال وضع غیرعقلایی و غیراصولی تبصره الحاقی به ماده ۱۸۸ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری می باشد که برخلاف رویه قانون گذاری، هزینه اجرای حکم را بر عهده محکوم علیه قرار داده است. علی القاعده منطقی

و عقلایی نیست که از محکوم علیه خواسته شود به هزینه خود اسباب انتشار رای محکومیتی که علیه وی صادر گردیده است را فراهم نماید. چنانچه به اوضاع و احوال زمان تصویب تبصره الحاقی مذکور در سال ۱۳۸۵ و شان تصویب آن توجه نمایم، ملاحظه می گردد؛ در آن زمان فشار زیادی بر قوه قضائیه جهت انتشار آرا در جرایم و اطلاع افکار عمومی از روند جریان رسیدگی پرونده های مهم بود که نهایتاً به تصویب تبصره مذکور، دادگاه مکلف به صدور دستور انتشار رای محکومیت قطعی به هزینه محکوم علیه گردید که به نظر می رسد خود این امر و انتشار رای در جرایم کثیرالانتشار خود نوعی مجازات برای محکوم علیه می باشد که حتی در برخی از موارد از آنجا که با حیثیت متهم مربوط می شود از مجازات جزای نقدی هم بسیار سنگین تر است.

به هر حال قانون گذار چنین تبصره ای را تصویب نموده است و نظر قانون گذار بر انتشار آرا در موارد اعلامی بوده است و می بایست در مرحله اول به محکوم علیه ابلاغ شود تا هزینه انتشار آگاهی را پرداخت نماید در صورت عدم پرداخت، بلافاصله دادستان یا دادیار اجرای احکام دستور انتشار رای را از طریق روابط عمومی دادگستری صادر و هزینه آن را از اموال محکوم علیه برداشت می نماید ولی در صورتی که اموالی از وی در دسترس نباشد موضوع وصول هزینه انتشار منتفی است.

آقای جوهری (دادگستری نظر آباد):

صرف نظر از ایراد قانونی که بر خود قانون وارد است در فرض سوال جهت وصول هزینه انتشار رای به محکوم علیه اختطاریه لازم داده می شود و در صورت عدم پرداخت با دستور دادگاه مرجع صدور، و توسط اجرای احکام مدنی هزینه انتشار از محکوم علیه اخذ می شود و بر این دستور آن، احکام مدنی بار می شود از جمله اعمال ماده ۲ قانون نحوه محکومیت های مالی. در نتیجه با توجه به صراحت این مقرر قانونی، اشخاص دیگری از جمله دادگاه، دادستان و قاضی اجرای احکام مدنی نمی توانند دستور پرداخت آن از بودجه عمومی را دهند چون هیچ گونه ردیف بودجه برای این امر پیش بینی نشده است و استفاده از بودجه منوط به وجود قانون است که در فرض مانحن فیه قانون نداریم.

آقای صدقی (تشکیلات قوه قضائیه):

با توجه به صراحت تبصره ۳ اصلاحی ماده ۱۸۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۸۵، هزینه انتشار محکومیت محکوم علیه در روزنامه به عهده محکوم علیه است و با عنایت به اینکه به طور کلی احکام با دستور دادگاه صادرکننده رای قطعی اجرا می گردد، مباشرت اجرا با واحد اجرای احکام کیفری می باشد در خصوص مورد، ابتدا از طریق اجرای احکام به محکوم علیه اختطاری می شود هزینه را پرداخت نماید. در صورتی که پرداخت نماید و یا به علت عدم دسترسی به اموال و یا نداری امکان وصول هزینه نباشد هزینه نشر آگاهی توسط اجرای احکام پرداخت و به هر نحوی که میسر شود از محکوم علیه اخذ می گردد، اضافه می شود اجرای دستورات دادگاه به طور کلی نیازی به صدور اجرائیه و یا طرح دعوی مستقل از پرونده (کیفری و یا حقوقی) نمی باشد و بدون تشریفات، توسط اجرای احکام عملی می گردد.

آقای مومنی (شورای حل اختلاف):

به نظر می رسد هزینه انتشار محکومیت محکوم علیه، موضوع تبصره ۳ قانون اصلاح تبصره یک ماده ۱۸۸ ق.آ.د.ک جزء هزینه دادرسی است که بر اساس مواد ۳۰۱، ۳۰۶ و ۳۰۷ قانون آ.د.ک قابل وصول است و در صورتی که محکوم علیه، طوعاً این هزینه را پرداخت نکند بر اساس ماده ۳۰۵ همان قانون عمل می شود و سپس با توجه به مقررات قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس

آقای اهورکی:

منطقی و عقلایی

نیست که از

محکوم علیه

خواسته شود به هزینه

خود اسباب انتشار رای

محکومیتی که علیه وی

صادر گردیده است را

فراهم نماید.

و... مصوب ۱۳۶۷/۹/۱۵ مجمع تشخیص مصلحت نظام که برای جرایم موضوع سوال رد مال و جزای نقدی هم در نظر گرفته است، این هزینه همراه جزای نقدی و رد مال وصول خواهد شد.

دکتر زندی (معاون آموزش دادگستری استان تهران):

این اصلاحیه در سال ۸۵ در ماده ۱۸۸ ق.آ.د.ک به وجود آمد و در جلسه‌ای که در شورای نگهبان حضور داشتم علی‌رغم نظرات مخالف، معتقد بودم که ماده ۱۸۸ در راستای حفظ حقوق متهم است و تبصره از متن ماده بیرونی می‌کند ولی این تبصره از خود ماده فاصله دارد. در تبصره‌های اصلاح شده در سال ۸۵ اینگونه آمده که: اگر کسی در اینگونه جرایم که محکوم به مربوط به اموال دولتی است محکوم شود به دستور دادگاه صادرکننده حکم قطعی بایستی این رای در یکی از روزنامه‌های محلی به هزینه محکوم علیه منتشر شود. سوال این است که طریقه وصول این هزینه چگونه است. دادگاه تجدیدنظر در مقام صدور حکم قطعی، حکم را صادر می‌کند و در عین حال بایستی دستور انتشار رای را نیز بدهد در اینجا فروضاتی به وجود می‌آید و عبارت است از اینکه شخص محکوم علیه غایب باشد یا حضور داشته باشد ولی پرداخت نکند یا اینکه مالی نداشته باشد. آیا این دستور در اجرای احکام کیفری صورت می‌پذیرد؟ تمامی احکام، به دستور محاکم روند اجرایی خود را طی می‌کند بهتر است به این نکته اشاره شود که انتشار احکام در جرایم که سابقه قانونی در قوانین قبل از انقلاب هم دارد نوعی مجازات مضاعف است.

مجازات، الزاما در قانون مجازات اسلامی آورده شده و در خود این قانون بخش قابل توجهی از فصل اول، راجع به موضوع صلاحیت است و مواد متعددی در بحث حدود می‌باشد که موضوع آن، موضوع آیین دادرسی کیفری است.

اصل این است که در قانون مجازات قوانین ماهوی و در قانون آیین دادرسی کیفری، قوانین شکلی بیان می‌شود و مقنن ما در موارد بسیاری از این اصل عدول کرده است.

انتشار حکم و الزام به انتشار، کیفر تبعی و مضاعفی است که بر محکوم تحمیل می‌شود. باید قانون را به نفع متهم تفسیر و در صورت عدم پرداخت، بحث انتشار را منتفی نماییم.

آقای مرادی (محاکم تجدیدنظر استان تهران):

این سوال در محاکم تجدیدنظر مطرح نشد و نظرات شخصی را بیان می‌کنم. مطلب کلی اینکه هنگام وضع قانون، قانون‌گذار در تمهیدات اجرایی آن را نیز در نظر می‌گیرد. اصلی که در نظام قانون‌گذار وجود دارد این است:

قانون‌گذار حکیم است و جوانب امر را بایستی در نظر بگیرد با این حال نقایصی نیز مشاهده می‌شود که از جمله در همین ماده قانونی و تبصره الحاقی آن.

قانون‌گذار باری را بر دوش محکوم علیه قرار داده ولی تمهیدات اجرایی آن را در نظر نگرفته تا به چه نحوی بتوانیم این هزینه‌ها را از محکوم علیه اخذ نماییم.

هرگونه تحمیل مال بر شخصی، مستلزم مبنای قانونی است اگر همانند شخصی که محکوم شده با وی رفتار کنیم، هیچ محکومیتی بر وی بار نشده و صرفا یک دستور قضائی به منظور روند اجرایی به شخص محکوم علیه تحمیل می‌کند. بنابراین در قالب محکومیت قرار نمی‌گیرد. به نظر می‌رسد که روند اجرایی به لحاظ عدم وجود مبنای قانونی برای پرداخت این هزینه‌ها توسط وی، به صرف ابلاغ همان ماده قانونی به شخص برای پرداخت کافی است.

از آنجایی که مسئله کیفری است و هزینه‌های کیفری را مدعی‌العموم و بیت‌المال متقبل می‌شود لذا از طریق هزینه‌های جاری که در هر اداره‌ای وجود دارد (خصوصا در واحدهای اجرای احکام) بایستی وصول شود.

آقای طاهری (مجمع قضائی شهید صدر):

جعل قانون‌گذار بر این مقرر شده که در موارد خاص و احصا شده بر اساس تفکر وی، بایستی این موارد منتشر شود و هزینه نشر را به عهده متهم قرار داده است.

بهرتر بود که سوال اینگونه مطرح می‌شد: آیا هزینه انتشار قابل وصول می‌باشد و نه اینکه «نحوه وصول سوال گردد.» در مواردی که اعدام از طریق طناب دار صورت می‌گیرد هزینه تهیه طناب به عهده کیست؟

حال چنانچه ما این را بخشی از حکم بگیریم اگر جعل قانون‌گذار به دولت برگردد و متهم هزینه را ایداع ننماید اصولا این وجه قابل مطالبه نمی‌باشد از قاعده من له الغنم فعلیه الغرم استفاده می‌نمایم که اگر جامعه از این ضایعه مستحذثه التیام یابد پرداخت هزینه را به عهده نماینده جامعه می‌گذاریم.

در مجتمع عده‌ای معتقد بودند که قابل مطالبه نمی‌باشد و عده دیگری عقیده داشتند که چنانچه از طریق مقامات صالحه قضائی پرداخت شد از سوی همان مقامات دادخواست حقوقی ارائه خواهد شد.

عده سومی معتقد بودند که در جرایم پیش‌بینی شده در مرحله بدوی که متهم حضور نیافته باشد از طریق آگهی دعوت می‌شود و هزینه نشر آگهی را دولت تقبل می‌کند.

با توجه به اینکه تکلیف، تکلیف تریبی و تریبلی است اگر از سوی محکوم علیه هزینه پرداخت شود قابل نشر است عده دیگری معتقدند که با توجه به سابق قانون‌گذار، محکوم علیه این هزینه را ایداع ننموده و ضرورتی بر انتشار آن وجود ندارد. رای‌گیری به نتیجه‌ای نینجامید و این مسئله همچنان مسئله باقی ماند.

آقای صاحبی (دادگاه تجدیدنظر استان تهران):

در مجموع با توجه به اینکه نه محکومیت کیفری داریم و نه مدنی، بایستی به مبنای دیگری مراجعه نماییم. در اینجا چون نشر شدن حکم را تکلیف دانسته و علی‌الاصول اجرای حکم کیفری به عهده اجرای احکام کیفری است و اگر محکوم علیه، غایب، معسر و یا حاضر به پرداخت نباشد، دادستان عهده‌دار خواهد شد و نهایتا به جهت عدم انجام تکلیف قانونی توسط محکوم علیه، مسئولیت مدنی وی در پرداخت این وجهی که از طرف اجرای احکام مدنی هزینه شده است باقی می‌ماند و طی فرآیند مدنی، دادگستری نسبت به مطالبه وجه مزبور اقدام می‌کند، نمی‌توانیم بگوییم که قابل وصول نیست و تبصره را نادیده بگیریم یا اینکه اگر پرداخت نکرد، نشر نشود. ارجح این است که نظری را بپسندیم که عملی‌تر است.

آقای یآوری (دادیار دادرسی دیوانعالی کشور):

اینکه به «دستور دادگاه» گفته است آیا دادگاه می‌تواند دستور ندهد؟ خیر، نظر قانون‌گذار مبنی بر این بوده که بایستی منتشر شود از طرفی محکوم علیه چنین وجهی را بابت انتشار این حکم پرداخت نمی‌کند. آیا با توجه به سیاق تبصره ۳، انتشار به عنوان مجازات تلقی شده؟ اگر به عنوان مجازات است بایستی در متن حکم آورده شود تا ضمانت اجرایی اصل حکم را داشته باشد.

محل تعیین مجازات، قانون مجازات اسلامی است و نه قانون آیین دادرسی کیفری. بنابراین بعید است که این را به عنوان مجازات تلقی نماییم چرا که در این صورت علاوه بر قید در حکم، قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی نیز بر آن بار خواهد شد و می‌توانیم وی را بازداشت کنیم تا وجه انتشار را پرداخت کند. اما به نظر بنده به عنوان مجازات نیست و از طرفی قانون‌گذار، مصر بر اجرای آن است. دستور دادگاه ضمانت اجرایی دارد اگر پرداخت نکرد، اجرای احکام کیفری با همان دستور دادگاه و بدون نیاز به اجرائیه از اموال محکوم علیه وصول خواهد کرد لکن اگر مالی نداشت از طرف دولت پرداخت خواهد شد.

آقای طاهری:
اگر جعل قانون‌گذار به دولت برگردد و متهم هزینه را ایداع ننماید اصولا این وجه قابل مطالبه نمی‌باشد از قاعده من له الغنم فعلیه الغرم استفاده می‌نمایم که اگر جامعه از این ضایعه مستحذثه التیام یابد پرداخت هزینه را به عهده نماینده جامعه می‌گذاریم.

~~~~~  
~~~~~  
~~~~~  
~~~~~

دکتر آخوندی (استاد دانشگاه):

مطالب دوستان مطالب خوب و ارزنده‌ای است ولی قانون‌گذار به نحوی انشای قانون نموده که از این ماده استنباط‌های متعدد و مختلف که گاهی همه آنها منطقی است به ذهن متبادر می‌شود، در اینجا بنده نظر مساعد به نفع متهم دارم چرا که قانون جزا را به نحوی تفسیر می‌نمایم که به نفع متهم باشد. این دستور را نمی‌توانیم تعیین مجازات تلقی کنیم چرا که در این صورت بایستی در متن رای نوشته شود. اگر این تبصره نبود دادستان پرداخت می‌کرد اما خود قانون‌گذار پرداخت‌کننده نشر آگهی را مشخص نموده است در این مورد به متهم اخطار و وی را ملزم می‌کنند به اینکه حکم محکومیت خود را منتشر کند حال اگر پرداخت نکرد، نمی‌توانیم آن را منتشر کنیم و اگر منتشر کردیم نیز حق مطالبه [وجه] آن را از محکوم نداریم. پرداخت دین از سوی غیرداین در صورتی مورد مطالبه قرار می‌گیرد که با رضایت مدیون صورت گرفته باشد.

اگر کسی مدیون باشد بایستی روند معمولی مطالبات دیون در مورد وی رعایت شود و به دادستان‌ها چنین اجازه‌ای داده نشده که راسا، دیون را از اموال افراد وصول کنند. با توجه به اینکه قانون‌گذار اجرای آثار الزامی دانسته ولی روش اجرایی را تعیین ننموده است و با توجه به اینکه گفته شده محکوم علیه هزینه را بپردازد، حال که محکوم علیه هزینه را پرداخت نمی‌کند نایبستی حکم منتشر شود. از مجموع اظهار نظرات همکاران این ذهنیت به وجود آمده که چقدر دقت نظر دارند و مسائل را به خوبی تجزیه و تحلیل می‌کنند. در کشور ما اجرای هیچ مجازاتی ممکن نیست مگر به حکم دادگاه. اگر پرداخت هزینه دادرسی را مجازات تصور کنیم، باید مورد حکم دادگاه قرار گیرد نه اینکه دادگاه دستور دهد. در دنیای امروزی دستور برای اجرای مجازات جایگاهی ندارد.

آقای امامی (دادسرای ناحیه ۱۶ تهران):

از زاویه دیگری نظر همکاران را به اراده قانون‌گذار توجه می‌دهم. اراده قانون‌گذار از استحکام ادبی با قوامی برخوردار نیست اراده او «دستور بر انتشار» است و نه «دستور بر پرداخت».

نظریه اکثریت اعضای محترم کمیسیون حاضر در جلسه (۸۷/۵/۳):

اجرای مفاد تبصره ۳ قانون اصلاح تبصره ۱ ماده ۱۸۸ ق.آ.د.ک یک امر تکلیفی و آمره است و هزینه نشر رای قطعی نیز مطابق نظر قانون‌گذار بر عهده محکوم علیه است لذا در صورت امتناع محکوم علیه از پرداخت هزینه مذکور این هزینه باید توسط اجرای احکام کیفری تامین گردد چرا که به بهانه فوق نمی‌توان اجرای امر تکلیفی را معطل گذاشت بدیهی است هزینه مذکور متعاقبا از اموال محکوم علیه قابل وصول خواهد بود.

نظریه اقلیت: قانون جزا به نفع متهم تفسیر می‌شود باید گفت اگر در تبصره ۳ قید نمی‌شد که هزینه انتشار با محکوم علیه است مسلما اجرای احکام نسبت به اجرای آن اقدام می‌نمود لیکن قانون‌گذار پرداخت‌کننده هزینه نشر رای قطعی را مشخص کرده است به همین جهت مراتب باید به محکوم علیه اخطار شود اگر پرداخت کرد منتشر می‌شود در غیر این صورت منتشر نمی‌شود و اگر هم با هزینه اجرای احکام منتشر شود، حق مطالبه از محکوم علیه وجود نخواهد داشت.

سوال ۴۱۰- آیا رای وحدت رویه شماره ۷۰۶ - ۱۳۸۶/۹/۲۰ دیوان عالی کشور قابل تسری به محاکم عمومی و کیفری استان هم می‌باشد؟

دکتر نهرینی (وکیل دادگستری):

در پاسخ به سوال بالا باید گفت که اصولا رای وحدت رویه،

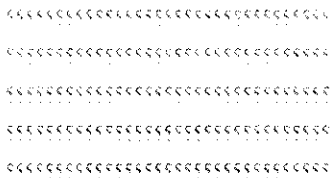
راجع به قانون یا قوانین خاصی که در استنباط از آنها میان دادگاه‌ها و یا شعب دیوان عالی کشور اختلاف نظر رخ داده، صادر می‌گردد. به همین لحاظ نمی‌توان رای وحدت رویه صادره در موضوع و قانون خاصی را به سایر قوانین مشابه تسری و تعمیم داد. لیکن چنانچه تفسیر اصولی قانون اجازه دهد، می‌توان از همان ملاک‌ها و اصول تفسیر منطقی در مورد قانون یا قوانین مورد اختلاف استفاده کرد بدون اینکه لازم باشد به رای وحدت رویه مربوطه استناد جست. اگر سوال فوق را به ترتیب و تعبیر بالا اینگونه طرح نمایم که آیا می‌توان از همان ملاک‌ها و ضوابط و تفسیر مقرر در رای وحدت رویه شماره ۷۰۶ - ۸۶۷۹/۲۰ برای محاکم عمومی و کیفری استان استفاده کرد یا خیر؟ پاسخ با لحاظ تحلیل ذیل مثبت به نظر می‌رسد:

اولا- قبل از طرح تحلیل اصلی، باید به این سوال مقدماتی پاسخ گفت که آیا میان دادگاه‌های عمومی جزایی و دادگاه‌های کیفری استان، صلاحیت ذاتی وجود دارد یا صلاحیت نسبی به مفهوم خاص؟ بدیهی است چنانچه بین این دو مرجع قضائی، صلاحیت ذاتی وجود داشته باشد، ملاک و تفسیر مقرر در رای وحدت رویه شماره ۷۰۶ - ۸۶۷۹/۲۰ قابل اعمال در رابطه میان دادگاه‌های عمومی، جزایی و دادگاه‌های کیفری استان نخواهد بود اما چنانچه بین این دو مرجع قضائی، صلاحیت نسبی به مفهوم خاص وجود داشته باشد، از این تفسیر و ضوابط قانونی مرتبط می‌توان بهره برد.

ثانیا- بر حسب قیاس می‌توان صلاحیت نسبی به مفهوم خاص را در مورد دادگاه‌های حقوقی یک و دو، دادگاه‌های کیفری یک و دو و دادگاه‌های نظامی یک و دو و پیش از آن نیز در مورد دادگاه‌های بخش و شهرستان صادق دانست. من باب مثال مطابق ماده ۷ قانون تشکیل دادگاه‌های حقوقی یک و دو، مصوب سال ۱۳۶۴ و اصلاحی ۱۳۷۱، رسیدگی به برخی از دعای به شرح شقوق ۱۴ گانه آن، در صلاحیت نسبی دادگاه حقوقی دو قرار داشت و برابر ماده ۵ آن قانون نیز سایر دعای به غیر از آنچه که به موجب ماده ۷ در صلاحیت دادگاه حقوقی دو قرار داشت، در صلاحیت دادگاه‌های حقوقی یک بود؛ به این ترتیب اصل بر صلاحیت دادگاه‌های حقوقی یک بود مگر اینکه به طور استثنائی، دعوی مطروحه جزء موارد احصائی در ماده ۷ آن قانون بوده و در صلاحیت دادگاه حقوقی دو قرار می‌گرفت. بین این دو دادگاه صلاحیت نسبی به مفهوم خاص وجود داشت. زیرا در موارد خاصی هر یک از این دو دادگاه می‌توانستند به دعوی تحت صلاحیت نسبی دیگری رسیدگی کنند. فی‌المثل مطابق ماده ۸ قانون ت.د.ج یک و دو، در صورت تراضی کتبی طرفین دعوا، دادگاه حقوقی دو می‌توانست به هر دعوی تا هر میزانی که باشد، رسیدگی کند. از سویی دیگر مطابق ماده ۹ اصلاحی مورخ ۱۳۷۱/۸/۲۱ آن قانون، اگر در مقر دادگاه حقوقی دو، دادگاه حقوقی یک نباشد، دادگاه حقوقی دو می‌تواند به برخی از دعای تحت صلاحیت دادگاه حقوقی یک، مانند دعای که خواسته آن تا ده میلیون ریال باشد، رسیدگی نماید.

در دادگاه‌های نظامی یک و دو نیز هم‌اکنون همین وضعیت به طریق دیگری حاکم است. چه مطابق ماده ۲ قانون دادرسی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۶۴/۲/۲۲ دادگاه‌های نظامی به دادگاه‌های نظامی یک و دو تقسیم شدند و مطابق ماده ۳ اصلاحی مورخ ۱۳۷۱/۱۰/۲۶ همان قانون، کیفیت تشکیل و صلاحیت دادگاه‌های نظامی یک و دو و موارد لزوم ارسال پرونده به دیوان عالی کشور مانند کیفیت تشکیل و صلاحیت دادگاه‌های کیفری یک و دو می‌باشد و این تعیین صلاحیت نسبی در مادتهای ۷ و ۸ ق.ت.د.ک یک و دو مصوب ۱۳۶۸/۳/۳۱ به عمل آمده بود. به این ترتیب که به عکس دادگاه‌های حقوقی یک و دو، در اینجا صلاحیت نسبی دادگاه‌های کیفری یک و نظامی یک، در رسیدگی به جرایم احصا شده در ماده ۷ آن قانون، یک صلاحیت استثنائی است و رسیدگی به سایر جرایمی که مجازاتش غیرکیفری‌های مذکور در

نظریه اکثریت:
اجرای مفاد تبصره ۳ قانون اصلاح تبصره ۱ ماده ۱۸۸ ق.آ.د.ک یک امر تکلیفی و آمره است و هزینه نشر رای قطعی نیز مطابق نظر قانون‌گذار بر عهده محکوم علیه است لذا در صورت امتناع محکوم علیه از پرداخت هزینه مذکور این هزینه باید توسط اجرای احکام کیفری تامین گردد.



ماده ۷ و تبصره‌های آن باشد، بر عهده دادگاه‌های کیفری دو و نظامی دو قرار گرفته است. بدیهی است تراضی طرفین در تعیین صلاحیت نسبی دادگاه‌های کیفری و نظامی نقشی ندارد. ولی تبصره ۲ ماده ۷ قانون ت.د.ک یک و دو، دخالت دادگاه کیفری یک (و به تبع آن دادگاه نظامی یک) جهت رسیدگی به پرونده‌های تحت صلاحیت نسبی دادگاه کیفری دو (نظامی دو) را حسب ارجاع رئیس کل، تجویز نمود. (به نقل از فریدون نهرینی - دستور موقت و موضوع آن - پایان‌نامه دوره دکتری - دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی - سال ۱۳۸۶ ص ۹۲ الی ۹۵)

متعاقباً تبصره ماده ۳ قانون تجدیدنظر آرای دادگاه‌ها مصوب سال ۱۳۷۲، مقرر نمود که اگر در محلی، دادگاه نظامی دو نباشد، به جرایم تحت صلاحیت دادگاه نظامی دو، نیز دادگاه‌های نظامی یک رسیدگی خواهد کرد. بنابراین چون امکان دخالت هر یک از دادگاه‌های نظامی یک و دو، نسبت به رسیدگی به جرائم تحت صلاحیت دیگری وجود دارد، بنابراین صلاحیت ذاتی میان این دو دادگاه (نظامی یک و دو) متفی است و صلاحیت میان آن دو را باید صلاحیت نسبی به مفهوم خاص دانست.

ثالثاً - ماده ۱۹۷ قانون اصول محاکمات جزایی مصوب سال ۱۲۹۰ که به کیفیت ناظر بر صلاحیت نسبی به مفهوم خاص بوده و بر دادگاه‌های نظامی حکومت دارد مقرر می‌دارد که: «هرگاه کسی متهم به ارتکاب چند جرم از درجات مختلف باشد در محکمه‌ای محاکمه می‌شود که صلاحیت رسیدگی به مهم‌ترین جرم را دارد.» این مقرر در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب سال ۱۳۷۸، معادلی ندارد. چه در زمان تصویب این قانون، مرجعی به عنوان دادگاه کیفری استان وجود نداشت و دادگاه کیفری استان به موجب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ ایجاد و تاسیس گردید.

رابعاً - صلاحیت نسبی دادگاه‌ها به مفهوم خاص، اصولاً در میان دادگاه‌ها و مراجعی متجلی می‌شود که قانون‌گذار یک دسته از موضوعات و امور خاص یا عامی را که از یک سنخ و نوع هستند جهت رسیدگی میان آنها توزیع و تقسیم می‌کند. به دیگر سخن صلاحیت نسبی به معنی خاص کلمه در جایی مصداق پیدا می‌کند که رسیدگی به امور و دعاوی از یک نوع و رسته، بر عهده حداقل دو مرجع یا دو دادگاه تقسیم و محول گردد و الزاماً هر دو مرجع یا هر دو دادگاه مزبور می‌باید در رسیدگی به این امور و دعاوی، صلاحیت ذاتی داشته باشند. (به نقل از فریدون نهرینی - دستور موقت و موضوع آن - پایان‌نامه دکتری - ص ۹۲).

خامساً - مطابق رای وحدت رویه شماره ۸۶۱ مورخ ۱۳۸۵/۲/۵ هیات عمومی دیوان عالی کشور و همچنین تبصره ۱ ماده ۲۰ و تبصره ماده ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب سال ۱۳۸۱، رسیدگی ابتدایی به جرائمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس، قصاص عضو یا رجم یا صلب یا اعدام یا حبس ابد است، در صلاحیت دادگاه کیفری استان قرار دارد و رسیدگی محاکم کیفری استان، رسیدگی بدوی و ابتدایی بوده و به عنوان یک دادگاه بدوی به امور تحت صلاحیت خود رسیدگی می‌کند. البته رای وحدت رویه ۸۶۱ - ۸۵/۲/۵ از آنجا که حل اختلاف صلاحیت میان دادگاه عمومی اطفال و دادگاه کیفری استان مستقر در حوزه قضایی یک استان را بر عهده و صلاحیت دیوان عالی کشور قرار داده، حکایت از آن دارد که ظاهراً بین این دو مرجع قائل به صلاحیت ذاتی بوده است چه موضوع را خارج از شمول ماده ۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی سال ۱۳۷۹ دانسته و در واقع دادگاه کیفری استان را در مقابل دادگاه عمومی اطفال، مرجع عالی تلقی نکرده است. ولی از سویی دیگر بلافاصله به موجب رای وحدت رویه شماره ۸۷۷ مورخ ۱۳۸۵/۲/۲ در باب رسیدگی به جرایم اشخاص بالغ کمتر از ۱۸ سال که مجازات قانونی اعدام، رجم و حبس ابد است، دادگاه‌های کیفری استان را صالح به رسیدگی اعلام داشته و رسیدگی به جرایم مزبور

را از صلاحیت دادگاه‌های اطفال مستثنی اعلام کرده است؛ بدین ترتیب که هیات عمومی دیوان عالی کشور در رای وحدت رویه ۸۷۷ - ۸۵/۳/۲ اینگونه استدلال نمود که برابر تبصره ماده ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۲/۲۲، دادگاه اطفال صلاحیت دارد تا به کلیه جرایم اشخاص بالغ کمتر از هجده سال تمام رسیدگی نماید و برابر تبصره یک ماده ۲۰ قانون اصلاح ق.ت.د.ع سال ۱۳۸۱، رسیدگی به جرایم مستوجب قصاص نفس یا اعدام و غیره در دادگاه کیفری استان به عمل می‌آید و رسیدگی ابتدایی و بدوی به جرایم اخیرالذکر با توجه به اهمیت آنها از نظر شدت مجازات و لزوم اعمال دقت بیشتر از حیث آثار اجتماعی، از صلاحیت عام و کلی دادگاه اطفال که با یک قاضی اداره می‌شود به طور ضمنی منتزع گردیده و در صلاحیت انحصاری دادگاه کیفری استان که غالباً از پنج نفر قاضی تشکیل می‌یابد، قرار داده شده است. به همین لحاظ صلاحیت کلی دادگاه‌های اطفال در رسیدگی به تمامی جرائم اشخاص بالغ کمتر از هجده سال تمام، با تصویب تبصره ماده ۲۰ قانون اصلاح ق.ت.د.ع و ا. سال ۱۳۸۱ منحصر در رسیدگی به جرایم مذکور در این تبصره، مستثنی گردیده و تحت صلاحیت دادگاه کیفری استان قرار گرفته است.

به ترتیب فوق همچنان که دادگاه اطفال از نوع و جنس و از اقسام دادگاه عمومی است (ماده ۲۱۹ ق.آ.د.ک جدید) دادگاه عمومی جزایی نیز از میان دادگاه‌های عمومی انتخاب می‌گردد (ماده ۴ اصلاحی ق.ت.د.ع و ا. مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸). از سویی دیگر جرایم عمومی که اصولاً در صلاحیت محاکم اختصاصی قرار ندارند و این جرایم از یک نوع و جنس هستند میان دادگاه کیفری استان و دادگاه عمومی جزایی تقسیم شده‌اند و از این حیث که در رسیدگی به این نوع جرائم (عمومی)، هر دو مرجع، رسیدگی ابتدایی می‌کنند، باید بین این دو دادگاه قائل به صلاحیت نسبی به مفهوم خاص شد. در نتیجه هرگاه شخصی مرتکب جرائم متعددی شود که برخی از آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان و برخی از آنها در صلاحیت دادگاه عمومی جزایی باشد، با لحاظ صلاحیت نسبی هر دو دادگاه، کلیه اتهامات و جرائم می‌باید در دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به جرم یا جرائم مهم‌تر را دارد، یعنی دادگاه کیفری استان، مورد رسیدگی و صدور حکم قرار گیرد. بنابراین ملاک مقرر در رای وحدت رویه شماره ۷۰۶ - ۱۳۸۶/۹/۲۰ از این جهت که بین دادگاه عمومی جزایی و دادگاه کیفری استان، صلاحیت نسبی به مفهوم خاص وجود دارد، قابل تسری و قابل اعمال در محاکم عمومی و کیفری استان می‌باشد.

آقای صدقی (اداره تشکیلات قوه قضائیه):

با عنایت به اینکه رای وحدت رویه شماره ۷۰۶ قاعده و جوب وحدت مرجع رسیدگی به جرایم متعدد متهم از درجات مختلف را مورد استناد قرار داده است و این قاعده هم در ماده ۱۹۷ قانون اصول محاکمات جزایی مصوب ۱۲۹۰ با اصلاحات بعدی و هم در قانون جدید در بخش صلاحیت (اگرچه به صورت مجمل) در مواد ۱۸۳ و ۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ مقرر گردیده است و هم به لحاظ اینکه با اصل سرعت و دقت دادرسی کیفری سازگاری دارد و از تعارض تصمیمات جلوگیری می‌کند، در سایر جرایم نیز، تسری دارد. البته این تسری نه به استناد صرف رای وحدت رویه اشعاری دیوان عالی کشور است، بلکه به استناد مواد قانون مذکور و اصول دادرسی جزایی و اینکه در مورد جرایم نظامی هیچ خصوصیتی وجود ندارد که وحدت مرجع رسیدگی به اتهامات متعدد متهم، از درجات مختلف را ضروری بدانیم و در جرایم دیگر این خصوصیت نباشد و بر فرض اینکه اختلاف مورد سوال در مورد سایر جرایم، مجدداً در هیات عمومی دیوان عالی کشور مطرح شود قطعاً همین استنباط و نتیجه رای وحدت رویه شماره ۷۰۶ حاصل می‌شود.

آقای نهرینی:
هرگاه شخصی مرتکب جرائم متعددی شود که برخی از آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان و برخی از آنها در صلاحیت دادگاه عمومی جزایی باشد، با لحاظ صلاحیت نسبی هر دو دادگاه، کلیه اتهامات و جرائم می‌باید در دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به جرم یا جرائم مهم‌تر را دارد، یعنی دادگاه کیفری استان، مورد رسیدگی و صدور حکم قرار گیرد.

دادگاه کیفری استان باشد باید به کلیه اتهامات ولی در دادگاه کیفری استان رسیدگی شود زیرا:

اولا دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به جرایم مهم تر را دارد چه از نظر صلاحیت و تجربه قاضی دادگاه و چه از نظر تعدد قاضی، در سطح بالاتری هست و از حیث رعایت حقوق متهم و بزه دیده هیچ گونه خللی ایجاد نمی شود.

ثانیا از حیث جلوگیری از اطاله دادرسی و تراکم کار شایسته است به کلیه جرایم متهم در یک مرجع رسیدگی شود.

ثالثا، از حیث فردی کردن و توجه به شخصیت متهم، اگر کلیه جرایم ارتكابی وی در یک مرجع مورد رسیدگی قرار گیرد دادگاه می تواند با شخصیت و وضعیت متهم آشنایی بیشتری پیدا کند و مجازات مفیدتری اعمال کند.

آقای پسندیده (دادسرای ناحیه ۵ تهران):

رای وحدت رویه شماره ۷۰۶ مورخه ۸۶/۹/۲۰ درجهت تاکید بر موکدات سابق در حوزه مراجع عالی و تالی در خصوص تجویز رسیدگی به جرایم کم اهمیت، توسط مراجعی که صلاحیت رسیدگی به جرایم با اهمیت بالاتر دارند می باشد. در سابق در خصوص محاکم کیفری یک و دو به صراحت اعلام شده بود که دادگاه کیفری یک، صلاحیت رسیدگی به جرایمی که در صلاحیت دادگاه کیفری دو می باشد را دارد. در دادگاه های نظامی با وجود اینکه در رویه های قضائی محاکم نظامی، به لحاظ وقوع اختلاف در بین شعب دیوان عالی کشور مراتب در هیات عمومی دیوان عالی کشور مطرح شد، دیوان عالی کشور به موجب رای وحدت رویه شماره ۷۰۶ مجددا تاکید بر موکدات سابق نمود و صلاحیت محاکم نظامی یک به رسیدگی به جرایم در صلاحیت محاکم نظامی دو را به رسمیت شناخت. در خصوص محاکم کیفری استان و محاکم عمومی کیفری نکته اول این است که با وحدت ملاک از قوانین سابق در مورد محاکم کیفری یک و دو و رای وحدت رویه صادره در مورد محاکم نظامی، و رعایت اصول دادرسی منصفانه و رعایت حقوق متهم، می توان پذیرفت که محاکم کیفری استان به تمام اتهامات متهم که در صلاحیت محاکم عمومی کیفری و دادگاه کیفری استان می باشد صلاحیت رسیدگی دارد و نمی توان با استدلال عدم ذکر جرایم در صلاحیت دادگاه عمومی کیفری در صلاحیت دادگاه کیفری استان، نسبت به تفکیک پرونده ها بین محاکم عمومی کیفری و دادگاه کیفری استان نمود. چرا که ممکن است این امر باعث تضییع حقوق متهم شود.

نکته دوم این است که عدم ذکر جرایم کم اهمیت در حیطه صلاحیت دادگاه کیفری استان به معنای عدم صلاحیت آن مرجع در رسیدگی به جرایم کم اهمیت مرتبط با متهمی که در دادگاه کیفری استان محاکمه می شود نیست. چرا که اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند. بنابراین خلاصه کلام این است که با عنایت به سوابق قانون گذاری و با وحدت ملاک رای وحدت رویه شماره ۷۰۶ می توان پذیرفت که رای وحدت رویه فوق قابل تسری به محاکم عمومی و دادگاه کیفری استان می باشد.

آقای مومنی (شورای حل اختلاف):

با توجه به مواد ۲۰ تا ۲۲ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ و اصلاحات بعدی آن در سال ۱۳۸۱ می توان از وحدت ملاک رای وحدت رویه شماره ۷۰۶ تاریخ ۸۶/۹/۲۰ ۱۳۸۶/۹/۲۰ در خصوص دادگاه های عمومی و کیفری استان هم استفاده کرد.

دکتر زندی (معاون آموزش دادگستری استان تهران):

به سبب تشکیلات گذشته، که دادگاه های کیفری به دادگاه های کیفری ۱ و ۲ و دادگاه های مدنی به دادگاه های حقوقی ۱ و ۲ تقسیم می شد و اصل بر صلاحیت دادگاه های حقوقی ۱ در مسائل مدنی

در توضیح ماده ۱۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری که مقرر می دارد «به اتهامات متعدد متهم باید تواما و یکجا رسیدگی شود...» باید گفت قانون گذار به صورت مطلق اعلام کرده که به اتهامات متهم به هر نحو و هر درجه ای که باشد باید تواما و یکجا رسیدگی شود به عبارت دیگر حکم قانونی این است که اگر متهم اتهامات متعدد داشته باشد به طور مطلق چه با درجات مختلف و چه با درجه مساوی باشد اولاً باید توام رسیدگی شود یعنی دادگاه ها حق ندارند به اتهامات متعدد متهم به صورت جداگانه و پاره پاره رسیدگی نمایند ثانیاً باید در یک مرجع قضائی باشد و یک دادگاه رسیدگی نماید (وحدت مرجع) لهذا نمی توان برای این ماده استثنائی قائل شد جز استثنائی که در ماده ۵۵ راجع به صلاحیت های ذاتی بیان شد که اگر جرایم متعدد در صلاحیت دادگاه های مختلف با صلاحیت ذاتی متفاوت باشند، ابتدا به مهم ترین جرم رسیدگی می شود و در صورت تساوی درجات جرم، ابتدا به جرمی که در صلاحیت دادگاه انقلاب است رسیدگی می شود. سپس نظامی و در نهایت در دادگاه عمومی رسیدگی به عمل می آید.

آقای منصوری (دانشگاه آزاد اسلامی):

تسری رای وحدت رویه دیوان عالی کشور به دادگاه های عمومی جزائی و کیفری استان، به جهت آنکه صلاحیت رتبه ای دادگاه های عمومی جزائی و کیفری استان ذاتی است امکان پذیر نیست چرا که دلیل و نصی در این خصوص در بین نیست و ماده ۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری نیز مشعر بر آن است و رویه عملی نیز چنین است و ماده ۱۹۷ اصول محاکمات ۱۲۹۰ نیز در این خصوص صریحا نسخ شده است.

آقای شهریاری (بازپرس دادسرای جنایی):

نظریه اکثریت همکاران قضائی دادسرای جنایی تهران: با توجه به اینکه در رای وحدت رویه به قانون اصول محاکمات جزائی اشاره شده است و حسب قانون آیین دادرسی کیفری، قانون مذکور منسوخ اعلام شده است بنابراین رای مذکور قابل تسری به محاکم عمومی و کیفری استان نمی باشد. صلاحیت دادگاه کیفری استان نسبت به دادگاه های عمومی صلاحیت ذاتی است بنابراین رسیدگی توام در خصوص اتهامات متعدد در دادگاه کیفری استان ناصواب می باشد.

آقای رضایی نژاد (دادگستری اسلامشهر):

با عنایت به صراحت ماده ۵۴ و ۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری، رسیدگی به جرایم با مجازات های مختلف از حیث درجه، در دادگاه واحد به عمل می آید. تنها شکی که ممکن است در تسری حکم به وجود آید این بحث است که اختلاف بین صلاحیت دادگاه عمومی و استان (کیفری استان) چه اختلافی است؛ ذاتی یا نسبی. در پاسخ می توان گفت که یکی از جهات تعیین کننده صلاحیت ذاتی اختلاف از حیث درجه است و این درجه به معنای رسیدگی بدوی، تجدیدنظر فرجام است و چون و در مانحن فیه، دادگاه کیفری استان در مقام رسیدگی بدوی می باشد نه رسیدگی تجدیدنظر، لذا صلاحیت و اختلاف آن نسبی است و همان مصالحی که در مورد الزام به رسیدگی واحد به اتهامات متعدد حاکم است در مرجع رسیدگی به اعتراض و در مرحله رسیدگی اعتراضی به حکم دادگاه کیفری استان نیز حاکم است و لذا بدون عقیده به الزام آورد بودن رای، منطوق آن، بنابر استدلال های فوق در فرض سوال هم جاری است.

آقای سلیمی (دانشگاه آزاد اسلامی):

به نظر می رسد که با توجه به رای وحدت رویه مزبور و اصول کلی حاکم بر دادرسی کیفری، چنانچه متهمی مرتکب جرایم متعدد که برخی در صلاحیت دادگاه عمومی جزائی و برخی در صلاحیت

آقای سلیمی:

چنانچه متهمی مرتکب جرایم متعدد که برخی در صلاحیت دادگاه عمومی جزائی و برخی در صلاحیت دادگاه کیفری استان باشد باید به کلیه اتهامات ولی در دادگاه کیفری استان رسیدگی شود.

«.....»
«.....»
«.....»
«.....»
«.....»

بود مگر آنچه در صلاحیت دادگاه حقوقی ۲ گذاشته شده بود در دادگاه‌های کیفری هم صلاحیت با دادگاه‌های کیفری ۱ بود و در محل‌هایی که دادگاه‌های حقوقی ۲ نداشتیم، دادگاه‌های حقوقی ۱ به قائم مقامی دادگاه‌های حقوقی ۲ به دعوی مدنی و مدنی خاص رسیدگی می‌کردند. دادگاه‌های کیفری هم به همین منوال بود در حال حاضر در دادگاه‌های نظامی همین قاعده وجود دارد و در جایی که دادگاه نظامی ۲ وجود ندارد دادگاه‌های نظامی ۱ به آنچه در صلاحیت دادگاه‌های نظامی ۲ می‌باشد رسیدگی می‌نمایند. در هیات جدید قانون‌گذاری که دادگاه کیفری استان و دادگاه عمومی جزایی داریم، اگر جرایم در صلاحیت دادگاه کیفری استان باشد و یا عمومی - جزایی تفکیک می‌شود حتی در مقام تجدیدنظرخواهی نیز هم در مراجع عالی و هم در مراجع تالی تفکیک می‌شود. این رای وحدت رویه بیان داشته محکمه‌ای که صلاحیت رسیدگی به جرم مهم‌تر را دارد به سایر جرایم هم رسیدگی می‌کند و مرجع تجدیدنظر آن نیز بالنتیج دیوان عالی کشور خواهد بود و سوال این است که آیا می‌توانیم از این قاعده در محاکم عمومی و انقلاب (که رویه خلاف این می‌باشد) عمل نماییم.

اگر صلاحیت بین دادگاه‌های عمومی جزایی و دادگاه کیفری استان را از جنس صلاحیت ذاتی بدانیم محل تامل است و نکته دیگر، در رای وحدت رویه قرائت شده، در دادگاه نظامی ۱ و ۲ نوع صلاحیت نسبی است. آیا رابطه صلاحیت بین دادگاه‌های عمومی جزایی و دادگاه کیفری استان از جنس صلاحیت نسبی است یا ذاتی؟ ضمن اینکه رای وحدت رویه سال ۸۶، رای شعبه ۳۱ دیوان عالی کشور را تایید نموده که نتیجه‌گیری آن بدین شکل بود. آرای دادگاه‌های نظامی ۱ به عنوان رسیدگی به جرم مهم‌تر هرچند در صلاحیت دادگاه‌های نظامی ۲ بوده، تجدیدنظرخواهی نسبت به تمامی موارد در صلاحیت دیوان عالی کشور قرار گرفته است.

رویه عملی این است که دادگاه‌های کیفری استان به آنچه که در صلاحیت دادگاه‌های عمومی است رسیدگی نمی‌کنند. نکته دیگر اینکه در رابطه با دادگاه‌های نظامی رای وحدت رویه داریم و قبل از پایان دوره آزمایشی قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح در رابطه با مرور زمان به قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب سال ۷۸ استناد می‌نمودند. و رای وحدت رویه‌ای صادر شد که دادگاه‌های نظامی حق استناد به قانون آیین دادرسی را ندارند ماده ۳۰۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، اصول محاکمات جزایی مصوب ۱۳۹۰ نسبت به دادگاه‌های عمومی و انقلاب منسوخ نموده است صدر رای وحدت رویه مورد سوال به ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی ۱۳۹۰ و اصلاحات بعدی استناد و اشاره‌ای به مواد آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۸ نموده است.

نیروهای مسلح و رعایت مواد ۳ و ۴ قانون موصوف و اعمال کیفیت مخففه به یک سال انفصال موقت از خدمات و یک سال محرومیت از ترفیع درجه محکوم می‌کند و راجع به سرقت اوراق دفترچه خدمات درمانی نیز مستند ماده ۹۱ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح و با اعمال کیفیت مخففه وی را به چهار سال محرومیت از ترفیع محکوم می‌نماید. محکوم علیه با تقدیم لایحه‌ای به حکم صادره اعتراض می‌کند که پرونده جهت رسیدگی به شعبه سی و سه دیوان عالی کشور ارجاع می‌شود شعبه مزبور نیز برابر دادنامه مربوطه تقاضای تجدیدنظرخواه در مورد سرقت اسناد موضوع ماده ۹۱ را مردود و رای صادره را به استناد بند ۱ ماده ۵ قانون تجدیدنظر آرای دادگاه‌ها عیناً تایید و در مورد جعل و استفاده از سند معمولی موضوع ماده ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح، با لحاظ میزان مجازات قانونی جرایم مزبور و مقررات تبصره ذیل ماده سه قانون تجدیدنظر آرای دادگاه‌ها موضوع را در صلاحیت دادگاه نظامی هم عرض دانسته و در مورد صلاحیت مرجع رسیدگی کننده به درخواست تجدیدنظرخواهی نسبت به اتهامات متعدد در مواردی که به لحاظ میزان مجازات قانونی هر یک از جرایم، رسیدگی به تقاضای تجدیدنظرخواهی نسبت به بعضی از اتهامات در صلاحیت دادگاه نظامی ۱ و رسیدگی به تجدیدنظرخواهی نسبت به اتهامات دیگر در صلاحیت دیوان عالی کشور باشد.

در ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م رسیدگی یکجا و توأمان به دعوی را الزامی دانسته است و معتقدیم که این رای وحدت رویه قابل تسری خواهد بود.

آقای مرادی (تجدیدنظر استان تهران):

تنها دلیلی که می‌توانیم رای وحدت رویه را به دادگاه‌های کیفری استان و دادگاه‌های عمومی و انقلاب تسری دهیم وحدت ملاک و تنقیح مناط است. در قواعد اصولی و حقوقی، یکی از شرایط اساسی را وحدت موضوع می‌دانند. مثالی را بیان می‌کنم: فرد مرضی نزد پزشک رفته و عنوان می‌کند که فلان بیماری را دارد و پزشک توصیه می‌کند که از آلبیمو به علت ترش بودن استفاده کن و مریض پیش خود اینگونه تصور می‌کند که دکتر فقط به آلبیمو اشاره نموده و اگر آب‌غوره نیز مصرف کند، غرض دکتر لحاظ شده است که این را وحدت ملاک گویند.

ساختار تشکیلاتی دادگاه‌های نظامی ۱ و ۲ که وحدت قاضی نیز در آن ملاک است با ساختار تشکیلاتی دادگاه‌های عمومی و انقلاب که در قالب آن کیفری استان و دادگاه‌های عمومی به معنای اعم می‌باشد متفاوت است و به همین جهت اگر یک تفاوت در دو موضوع پیدا شود نمی‌توان از وحدت ملاک یا تنقیح مناط استفاده نمود لذا تسری این رای وحدت رویه به دادگاه‌های عمومی و انقلاب نیاز به دلیل دارد.

آقای یآوری (دادیار دادرسی دیوان عالی کشور):

در دیوان این مشکل وجود دارد که بخشی از پرونده ارجاع شده را نظر داده و قسمت دیگری را به دادگاه تجدیدنظر محول می‌نمایند. معتقدم که کار مردم بایستی انجام شود. در رای دادگاه نظامی، ۹۹ نفر موافق رسیدگی دیوان به همه موارد بود و ۱۱ نفر در اقلیت معتقد به تفکیک شدن بودند و:

اولاً: اصلی کلی وجود دارد که اتهامات فرد را نبایستی به صورت جدا رسیدگی نمود. هم آیین دادرسی کیفری سابق و هم جدید این را قید نموده است. با توجه به اینکه (به صورت مطلق) بایستی به اتهامات متعدد مجرم یکجا رسیدگی نمود، هیچ تساوی از ماده ۱۸۳ استنباط نمی‌شود. ماده ۵۵ این تأکید را دارد.

معتقدم که اگر جرم از مصادیق صلاحیت ذاتی باشد ماده ۵۵ حاکم است ولی آیا صلاحیت دادگاه کیفری استان با دادگاه عمومی، صلاحیت ذاتی به حساب می‌آید؟

آقای مرادی:
تنها دلیلی که می‌توانیم
رای وحدت رویه را
به دادگاه‌های کیفری
استان و دادگاه‌های
عمومی و انقلاب تسری
دهیم وحدت ملاک و
تنقیح مناط است.

آقای طاهری (مجمع قضائی شهید صدر):

در شعبه ۳۱ و ۳۳ دیوان عالی کشور حسب مورد نسبت به دو نظامی که جرایمی را مرتکب شده بودند در اردیبهل یک نظامی مرتکب جرم اهانت به مافوق و اخذ رشوه می‌شود در دادگاه نظامی ۱ محاکمه می‌شود و نسبت به اهانت به مافوق به مبلغ دویست هزار ریال جزای نقدی و نسبت به اتهام رشوه به یک سال حبس و جزای نقدی و تزییل یک درجه نظامی محکوم می‌شود.

پس از اینکه مورد اعتراض واقع می‌شود در شعبه ۳۱ دیوان عالی کشور مطرح می‌شود و آن را محل نزاع می‌دانند در پرونده دیگری فرد نظامی مرتکب جعل و استفاده از سند معمولی و سرقت سه برگ دفترچه خدمات درمانی می‌گردد و سازمان قضائی نیروهای مسلح استان خراسان رضوی با کیفرخواست پرونده در دادگاه نظامی ۱ مطرح می‌شود و دادگاه پس از رسیدگی به اتهام جعل و استفاده از سند معمولی مستند مواد ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ قانون مجازات جرایم

آنچه که به ما آموخته شده است، اینکه معمولاً صلاحیت بین خود دادگستری را نسبت به همدیگر ذاتی نمی‌دانند مثلاً دادگستری با دادگاه انقلاب را به علت اینکه در قدیم مشمول دادگاه‌های عمومی نبود ذاتی می‌دانستند و لذا نسبت به دادگاه نظامی یا مراجع غیرقضائی را ذاتی می‌دانستند با توجه به ماده ۵۵ و ماده ۱۸۳ معتقدم که اگر فردی مرتکب جرایم متعدد گردید و رسیدگی واحد بود از آنجایی که مرجع تجدیدنظر نیز مرجع رسیدگی به حساب می‌آید همه جرایم رسیدگی می‌نماید و تفکیک کردن پرونده کار صحیحی نمی‌باشد. خصوصیتی نیز در جرم نظامی وجود ندارد که سرقت و ترمرد در مرجع عالی رسیدگی شود و در بخش دیگر پرونده این امکان وجود نداشته باشد. بنابراین در رابطه با جرائم عمومی نیز قابل تسری می‌باشد.

آقای دکتر آخوندی (استاد دانشگاه):

در این خصوص نیز دوستان به اندازه کافی توضیح دادند و خود را بی‌نیاز از توضیح دیگری می‌بینم و به همین اندازه یادآوری می‌کنم که رای وحدت بر اساس ماده ۱۹۷ قانون اصول محاکمات جزایی صادر شده است که در قلمرو دادگاه‌های عمومی و انقلاب صریحاً منسوخ شده است و بین دادگاه‌های دادگستری نیز صلاحیت ذاتی وجود دارد صلاحیت دادگاه‌های عالی نسبت به دادگاه‌های تالی همیشه ذاتی است اصل بر صلاحیت دادگاه‌های نظامی ۲ و صلاحیت دادگاه نظامی ۱ استثنائی و انشاء شده است ولی قانون‌گذار در برخی شرایط این اجازه را داده که دادگاه‌های بالاتر نسبت به دادگاه‌های پایین‌تر رسیدگی کند در مورد دادگاه‌های کیفری ۱ و ۲ (در سابق) و دادگاه‌های نظامی ۱ و ۲ در حال حاضر این اجازه داده شده است اما درباره دادگاه‌های دادگستری (دادگاه‌های کیفری و دادگاه‌های جزایی عمومی) چنین نصی وجود دارد؟ زمانی که دادگاه‌های کیفری استان تشکیل شد قصد رونق دادن به این قاعده را داشتیم بدین معنا که دادگاه‌های کیفری استان به سایر جرایم متهم نیز صالح به رسیدگی هستند ولی دادگاه‌های کیفری استان همواره مقاومت می‌نمودند و صلاحیت خود را منصوص می‌دانستند و لذا این رای وحدت رویه فقط در مورد دادگاه‌های نظامی کاربرد داشته و تسری آن به دادگاه‌های دادگستری محملی ندارد.

خانم همتی (دادسرای ناحیه ۴ تهران):

تبصره یا ماده ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مقرر دارد: رسیدگی ... صلاحیت دادگاه کیفری استان در این تبصره محدود و منصوص نموده است و نظر مفتن بر این بوده که از ارسال سایر پرونده‌ها و افزایش پرونده جلوگیری نموده تا رسیدگی به پرونده‌های با موضوعات مهم با وضعیت و دقت بیشتری صورت پذیرد. بنابراین تسری رای وحدت رویه به سایر محاکم قضائی نیازمند دلیل است.

آقای یآوری:

علت اشاره به ماده ۱۹۷، در هیات عمومی دیوان نیز به جهت رعایت آن در دادگاه‌های نظامی است و دلیل نمی‌شود که با توجه به نسخ صورت پذیرفته، آن را غیرمفید دانسته و بدان عمل ننماییم و همان ملاکی که در دادگاه‌های نظامی است (به دلیل یکپارچه نمودن رسیدگی) در اینجا نیز وجود دارد.

نظریه اکثریت اعضای محترم کمیسیون حاضر در جلسه (۸۷/۵/۳):

صلاحیت دادگاه‌های کیفری استان به موجب تبصره ماده ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ احصا گردیده و این محاکم با توجه به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۷۸/۶/۲۸ به جرایم داخل در صلاحیت خود رسیدگی

می‌کنند و در حال حاضر نصی وجود ندارد تا این محاکم مکلف به رسیدگی جرایم داخل در صلاحیت محاکم جزایی عمومی شوند. رای وحدت رویه موضوع سوال هم که بر اساس ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی کیفری سابق (مصوب ۱۲۹۰) صادر گردیده در قلمرو محاکم دادگستری کاربرد ندارد زیرا که قانون اخیرالذکر به موجب ماده ۳۰۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۷۸/۶/۲۸ منسوخ گردیده است در نتیجه این رای فقط در دادگاه‌های نظامی کاربرد دارد که بر اساس آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۰ به جرایم داخل در صلاحیت خود رسیدگی می‌کنند.

نظریه اقلیت: با توجه به سابقه قانون‌گذاری مندرج در قانون آیین دادرسی کیفری سابق و جدید و با توجه به سابقه دادرسی جزائی (دادگاه کیفری سابق) باید گفت اصل کلی این است که نسبت به اتهامات متعدد متهم، باید یکجا رسیدگی شود زیرا که این عمل با اصل سرعت و دقت در دادرسی کیفری سازگاری دارد و از تعارض تصمیمات جلوگیری می‌کند مضافاً اینکه در جرایم نظامی هیچ خصوصیتی وجود ندارد که وحدت مرجع رسیدگی به اتهامات متعدد متهم از درجات مختلف را ضروری بدانیم و در جرایم دیگر این خصوصیت نباشد علی‌ای حال با عنایت به مراتب فوق و با توجه به ملاک مقرر در رای وحدت رویه موضوع سوال، می‌توان پذیرفت که رای مذکور قابل تسری به محاکم عمومی و دادگاه کیفری استان نیز می‌باشد. توضیح ضروری: قبل از چاپ و انتشار اظهارنظرهای (مورخ ۸۷/۵/۳) در مجله قضاوت، هیات عمومی دیوان عالی کشور با صدور رای وحدت رویه اخیرالتصویب شماره ۷۰۹ - ۸۷/۱۱/۱ تکلیف را در این خصوص روشن کرده است. لطفاً جهت ملاحظه رای وحدت رویه مذکور به صفحات ۸ و ۹ مجله قضاوت شماره ۵۴ مراجعه فرمایید.

رای شماره ۷۰۶ - ۱۳۸۶/۹/۲۰ وحدت رویه هیات عمومی طبق ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۰ و اصلاحات بعدی آن، هرگاه کسی متهم به ارتکاب چند جرم از درجات مختلفه باشد، در دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به مهم‌ترین جرم را دارد محاکمه می‌گردد و مطابق تبصره ذیل ماده ۳ قانون تجدیدنظر آراء دادگاه‌ها مصوب ۱۳۷۲، اگر در محلی دادگاه نظامی دو نباشد به جرائم در صلاحیت این دادگاه‌ها نیز در دادگاه نظامی یک رسیدگی می‌شود و در این صورت احکام دادگاه‌های نظامی یک که به جانشینی دادگاه‌های نظامی دو صادر گردیده، قابل اعتراض در دادگاه نظامی یک هم عرض خواهد بود، ولی اگر دادگاه نظامی یک به استناد ماده ۱۹۷ قانون مرقوم و تبصره ذیل آن و به تبع جرم مهم‌تر به جرائم در صلاحیت دادگاه‌های نظامی یک و دو توأماً رسیدگی نماید به اعتبار قابلیت تجدیدنظر احکام دادگاه‌های نظامی یک در دیوان عالی کشور و لزوم رسیدگی توأم، به کلیه اعتراضات واصله باید در دیوان عالی کشور رسیدگی شود، لذا به نظر اکثریت قریب به اتفاق اعضای هیات عمومی دیوان عالی کشور رأی شعبه سی و یکم که با این نظر انطباق دارد صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد.

این رای مطابق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ در موارد مشابه برای دادگاه‌ها و شعب دیوان عالی کشور لازم‌الاتباع می‌باشد.

روزنامه رسمی شماره ۱۸۳۱۱

مورخ ۱۳۸۶/۱۰/۱۷

سوال ۴۱۱ - شخصی در تصادف رانندگی دچار پارگی کلیه شده و دادگاه بابت این صدمه ارزش تعیین کرده است. حکم صادره قطعی و اجرا شده است بعد از آن، کلیه صدمه دیده،

نظریه اکثریت:
دادگاه‌های کیفری استان با توجه به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۷۸/۶/۲۸ به جرایم داخل در صلاحیت خود رسیدگی می‌کنند و در حال حاضر نصی وجود ندارد تا این محاکم مکلف به رسیدگی جرایم داخل در صلاحیت محاکم جزایی عمومی شوند.

.....
.....
.....
.....

کارایی خود را کاملا از دست داده و شخص مذکور از این حیث دچار نقص عضو شده است. نظر به اینکه مجازات راننده مقصر، در حالت صدمه بدنی ساده و منتهی به نقص عضو، متفاوت می‌باشد و میزان دیه نیز تغییر می‌کند شخص یاد شده چگونه می‌تواند احقاق حق نماید؟

دکتر نهرینی (وکیل دادگستری):

۱- از آنجا که در خصوص دیه یا ارش و همچنین مورد سوال، نسبت به مجازات راننده مقصر، حکم قطعی صادر شده، بنابراین تنها باید طریق یا طرقتی را در نظر گرفت که بتوان ابتدا نسبت به نقض حکم قطعی اقدام و سپس نسبت به پرونده امر، رسیدگی مجدد نموده و مالا حکم متناسب با تقصیر راننده، هم از حیث مجازات و هم از جهت دیه متعلقه صادر گردد. در نتیجه باید به دنبال طرق فوق‌العاده شکایت از احکام رفت. در این میان یک طریق، مناسب‌تر از سایر طرق به نظر می‌رسد که البته از دو جهت متفاوت و دو مرجع مختلف قابل اقامه و پیگیری است؛ این طریق همان اعاده دادرسی است که از دو جهت آن می‌توان استفاده نمود. اولین جهت اعاده دادرسی جهت مقرر در بند ۶ ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب سال ۱۳۷۸ است که اشعار می‌دارد به علت اشتباه قاضی، کیفر مورد حکم، متناسب با جرم ارتكابی نیست. دومین جهت اعاده دادرسی نیز موضوع ماده واحده قانون اصلاح ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ می‌باشد که تشخیص رئیس قوه قضائیه را در خلاف بین شرع بودن رای معترض‌عنه به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی برشمرده است. پیش از آنکه به این دو جهت بپردازیم نخست لازم است در صورت امکان مصادیق قانونی نزدیک به سوال مورد بحث را در قانون یافته و آنها را بازگو نماییم.

۲- مصادیق قانونی بیشتر در جهت فرض بهبود وضعیت جسمانی و روانی مجنی‌علیه است. لیکن در جهت بهبود نیز مقنن دیه یا ارش وضعیت جدید را مورد حکم قرار داده و پرداخت آن را بر عهده جانی می‌داند. برای مثال ماده ۴۴۷ قانون مجازات اسلامی در این مورد مقرر داشته که: «هرگاه در اثر جنایتی عقل زایل شود و دیه کامل از جانی دریافت شود و دوباره عقل برگردد دیه مسترد می‌شود و ارش پرداخت خواهد شد.»

قانون‌گذار در ماده ۴۴۷ قانون یاد شده حتی پس از پرداخت دیه کامل یعنی پس از صدور حکم قطعی و اجرای آن، مقرر داشته که اگر موضوع حکم صادره منتفی شود یعنی عقل مجنی‌علیه برگردد، وی باید دیه واصله را به جانی مسترد کند و صرفا ذی‌حق ارش خواهد بود. ارش آن را بپردازد. بنابراین وقتی مقنن اجازه می‌دهد که حکم اجرا شده، اعاده شود این امر بدون نقض و انتفاء حکم سابق و صدور حکم جدید ممکن نیست. به تعبیری دیگر اذن در شیء اذن در لوازم آن است.

از سویی دیگر ماده ۴۶۴ قانون مجازات اسلامی نیز تقریبا بر همین سیاق مقرر داشته که: «هرگاه حس بویایی قبل از پرداخت دیه برگردد ارش آن پرداخت خواهد شد و اگر بعد از آن برگردد باید مصالحه نمایند و اگر مجنی‌علیه قبل از سپری شدن مدت انتظار برگشت بویایی بپذیرد دیه ثابت می‌شود.»

اما به عکس مواد فوق، مقرراتی که حکایت از تشدید وضعیت مجنی‌علیه پس از صدور و اجرای حکم کند، در قانون دیده نمی‌شود.

۳- اعاده دادرسی در امور کیفری آنچنان که در ماده ۲۷۲ به بعد قانون آیین دادرسی کیفری جدید مصوب سال ۱۳۷۸ پیش‌بینی شده، عمدتا جهاتی است که مرتبط با وضعیت محکوم‌علیه به مفهوم خاص یعنی مشتکی‌عنه و مجرم بوده و اوست که می‌تواند از حکم قطعی که علیه او دایر بر مجرمیت و محکومیت وی به

مجازات صادر شده، اعاده دادرسی بخواهد. ماده ۲۷۲ قانون مزبور نیز اشخاصی را که می‌توانند درخواست اعاده دادرسی نمایند احصا نموده که عبارتند از محکوم‌علیه، دادستان کل و رئیس حوزه قضائی. تنها جهتی که می‌تواند با مسئله مطروحه انطباق داشته باشد، بند ۶ ماده ۲۷۲ ق.آ.د.ک جدید است که عنوان داشته: «در صورتی که به علت اشتباه قاضی کیفر مورد حکم متناسب با جرم نباشد...» اطلاق این جهت از جهات اعاده دادرسی، هم شامل حکمی می‌شود که به علت اشتباه قاضی، کیفر مورد حکم شدیدتر از مجازات قانونی مربوط به جرم ارتكابی است و هم شامل حکمی می‌گردد که کیفر مورد حکم خفیف‌تر از مجازات قانونی مربوط به جرم ارتكابی است که این مورد اخیر مرتبط با سوال مطروحه است. همچنین اگرچه قاضی صادرکننده حکم بر اساس نظر کارشناس اقدام به صدور حکم کرده و سپس بعد از صدور حکم قطعی و اجرای آن، وضعیت جدید حادث گردیده، ولی روشن است که علت و سبب اصلی از کار افتادن کلیه، همان حادثه رانندگی و تقصیر راننده در وقوع این حادثه بوده است و کشف و بروز این وضعیت (جدید) اشتباه قاضی را منتفی نکرده و موجب نمی‌شود تا تصمیم او را در زمان صدور حکم صحیح و درست بپنداریم. به ویژه آنکه نتیجه نظریه کارشناس یا کارشناسان نهائی در حکم و تصمیم دادگاه متجلی می‌شود و از این حیث باید اشتباه کارشناسان را نیز به پای قاضی دادگاه نوشت. بر همین اساس است که مطابق مواد ۲۶۲ و ۲۶۵ قانون آیین دادرسی مدنی جدید نظریه کارشناس باید موجه و مدلل بوده و با اوضاع و احوال محقق و معلوم مورد کارشناسی مطابقت داشته باشد. در غیر این صورت دادگاه نمی‌تواند و نباید به آن ترتیب اثر دهد.

۴- در مورد اشخاصی که به موجب ماده ۲۷۳ ق.آ.د.ک جدید حق درخواست اعاده دادرسی دارند، از جمله محکوم‌علیه است که اگرچه در مفهوم خاص خود منصرف به متهمی است که حسب شکایت مطروحه و اثبات و احراز موضوع شکایت، به مجازات جرم معنون در کیفرخواست محکوم شده است ولی محکوم‌علیه در مفهوم عام آن به هر شخصی گفته می‌شود که یا با اثبات شکایت مطروحه، حکم علیه او صادر شده (مشتکی‌عنه و مجرم) و یا با صدور حکم برائت مشتکی‌عنه، شکایت شاکی رد شده است. رای وحدت رویه شماره ۶۱۳ مورخ ۱۳۷۵/۱۰/۱۸ هیات عمومی دیوان عالی کشور نیز که ماده ۳۱ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳/۴/۱۵ را از حیث کلمه (محکوم‌علیه) تفسیر نموده، متضمن این حکم است که هدف از وضع ماده ۳۱ قانون مزبور ممانعت از تضییع حقوق افراد و جلوگیری از اجرای احکامی است که به تشخیص دادستان کل کشور معیار قانون یا موازین شرع انور صادر شده است و چنین احکامی اعم است از اینکه موجب عدم دسترسی به حقوق شرعی و قانونی افراد باشد و یا آنان را برخلاف حق به تادیب مال و یا انجام امری مکلف نماید و خصوصیتی برای محکوم‌علیه در اصطلاح و رویه متداول قضائی نیست و بر این اساس مفاد کلمه محکوم‌علیه در ماده مزبور شامل خواهان و یا شاکی که ادعای او رد شده باشد نیز می‌شود. (لازم به ذکر است ماده ۳۱ قانون یاد شده به موجب ماده ۵۲۹ ق.آ.د.م. جدید مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ صریحا ملغی و نسخ گردید).

در نتیجه کلمه محکوم‌علیه در بند ۱ ماده ۲۷۳ ق.آ.د.ک جدید در باب اعاده دادرسی را نیز باید حمل بر همین معنا و مفهوم کرده و اعم از شاکی و مشتکی‌عنه دانست؛ یعنی اعم از اینکه شکایت شاکی منجر به محکومیت قطعی مشتکی‌عنه شده باشد یا اینکه منجر به رد شکایت و برائت قطعی مشتکی‌عنه گردد، در هر دو صورت حسب مورد می‌توان شاکی یا مشتکی‌عنه را محکوم‌علیه محسوب نمود.

۵- نکته دیگر مربوط به شقوقی ۲ و ۳ ماده ۲۷۳ ق.آ.د.ک جدید است. بدین ترتیب که مطابق بند ۲ ماده ۲۷۳، دادستان کل کشور هم می‌تواند بنا به جهات مقرر در ماده ۲۷۲ از هر یک از احکام قطعی صادره در امر کیفری اعم از اینکه دایر بر برائت یا محکومیت

اقای نهرینی:

در پرونده‌های کیفری

مشمول ماده ۱۸، به

صدور مجوز مجدد از

ناحیه دیوان عالی کشور

و در پرونده‌های حقوقی

به صدور قرار قبولی

اعاده دادرسی توسط

دادگاه صادرکننده حکم

نیازی نیست.

قاعده تفسیر مضیق قوانین کیفری اقتضا دارد در موردی که حکم صریح کیفری وجود ندارد، تحمیل قواعد کیفری و مجازات دوباره محکوم علیه را منتفی بدانیم.

طریق دوم توسل به سازوکار حقوقی است که باب آن به منظور احقاق حقوق مجنی علیه و مطالبه خسارت عادلانه مفتوح است و مجنی علیه با ارائه گواهی پزشکی جدید و دلایل مشتبّه دیگر می‌تواند به طرفیت راننده مقصر در مرجع حقوقی طرح دعوی نماید.

نکته آخر اینکه معمولاً وضعیت مجنی علیه حادثه تصادفات رانندگی متغیر بوده و همواره از زمان صدور حکم تا بهبودی کامل ثابت نیست. منطقی است، قاضی کیفری با دلالت پزشک قانونی پرونده را تا انقضای کامل طول درمان مجنی علیه و ثبات علائم بالینی مفتوح داشته باشد تا عوارضی مثل آنچه گفته شده حادث نشود. لیکن اگر حکمی صادر شده و به جهت پیدایش وضع جدید قرار بر تعقیب دوباره راننده مقصر باشد، در بسیاری از موارد مشابه راننده مقصر همواره باید در معرض تعقیب و دستگیری و محکومات متعدد باشد که این وضع خلاف اصول و منطق و مصالح حقوقی است.

آقای مومنی (شورای حل اختلاف):

با فرض وجود رابطه علیت و اینکه کارشناس اعلام کند از کار افتادن کلیه به علت حادثه ناشی از تقصیر راننده بوده است، بر اساس «قاعده لاضرر» و مستفاد از مواد ۱ و ۵ قانون مسئولیت مدنی و به استناد ماده ۷۱۵ ناظر بر ۷۱۴ از قانون مجازات اسلامی در صورت مطالبه زیان دیده، دادگاه می‌تواند راجع به مازاد خسارت (ارش) رسیدگی کرده و حکم مقتضی را صادر نماید و در این فرض به صراحت قسمت اخیر ماده ۵ قانون مسئولیت مدنی موضوع مشمول اعتبار امر مختومه نخواهد بود.

آقای رضایی (دادگستری شهریار):

با توجه به اینکه حکم صادره در زمان و موقعیت صدور به نحو صحیح قانونی صادر شده و ایرادی بر آن نبوده و بعد از قطعیت به مرحله اجرا رسیده به نظر، نمی‌توان از طرق اعاده دادرسی یا صدور رای اصلاحی یا تکمیلی اقدامی نسبت به رای سابق الصدور معمول داشت و شاکی بتواند با طرح شکایت مجدد و پس از اثبات رابطه سببیت بین نقص عضوی حاصله با تصادف پیش آمده تعقیب مجدد مقصر حادثه که در فرض سوال عنوان اتهامی آن تفهیم یافته و قسمتی از ضرر وارده جبران نشده را از مرجع قضائی صالح خواستار شود.

آقای یآوری (دادیار دادسرای دیوان عالی کشور):

پرونده‌ای در اجرای ماده ۱۸ اصلاحی در دیوان مطرح گردید که پس از رای دادگاه کلیه فرد از کار افتاده بود و وی به مطالبه مایه‌التفاوت دیه دادخواست داده بود و دادگاه به استدلال امر مختومه، دادخواست وی را رد نمود و پس از ارسال به دیوان، شعبه تشخیص نیز اعتراض وی را رد نموده بود. ماده ۵ امکان تجدیدنظر را به جنبه مدنی فراهم آورده است. در مثال، اگر نقص عضو باشد مجازات تفاوت می‌کند و اگر بخواهد دیه را تشدید کند می‌بایستی مجازات وی را نیز تشدید نماید. از طرفی دو مجازات هم نمی‌تواند بر وی بار کند. در صورتی که به علت اشتباه قاضی، کیفر مورد حکم متناسب با جرم نباشد، راه‌حل؛ اعاده دادرسی از طریق دادستان کل یا عمومی است.

آقای طاهری (مجمع قضائی شهید صدر):

به چند نکته اشاره می‌کنم: ۱- یک فعل زیان‌بار محقق نشده و به صورت واحد بوده است. ۲- حکم قطعی در مورد فعل مجرمانه صادر شده ۳- مجازات معموله به درجه اجرا رسید ۴- آثار زیان‌بار

فعل مجرمانه واحد در آینده تظاهرات بیرونی پیدا کرده است. در سوال، ۲ بحث مطرح است: ۱- تبدیل مجازات ۲- استیفای حق شخصی فرد زیان‌دیده.

سوال در مجتمع مطرح شد و همکاران عقیده داشتند که چون پرونده کیفری مشمول امر مختومه گردیده و از طرفی با توجه به قاعده لاضرر و ایصال الحق الی المستحق، موضوع مطالبه خسارت از بین خواهد رفت.

لذا از طریق اقامه دعوی حقوقی می‌تواند خسارات را مطالبه کند. عده دیگری عقیده دارند که موضوع از طریق همان پرونده کیفری سابق قابل رسیدگی خواهد بود و علت آن اعاده دادرسی با استناد به بند ۵ از ماده ۲۷۲ در این ماده بیان گردیده که اگر پس از صدور حکم قطعی، واقعه جدیدی حادث یا ظاهر شود یا دلیل جدیدی ارائه شود که موجب اثبات بی‌گناهی محکوم علیه باشد...

ولی این استدلال سازگاری نداشته چرا که در این ماده اعاده دادرسی برای برائت از جرم است در حالی که ما توسعه بی‌دلیلی در بند ۵ ایجاد می‌کنیم (خلاف اصول عمل می‌شود).

عده سومی معتقدند که همان پرونده کیفری بدون اعاده دادرسی قابل تعقیب است و علت رابه اول سوال برمی‌گرداند که در مجازات علت جدیدی حادث نشده، بلکه علت قبلی بارز شده است پس دادگاه حق دارد تحت عنوان اصلاح، تکمیلی یا... موضوع را تعقیب نماید.

نکته‌ای اشاره می‌کنم و آن اینکه این موضوع ریشه فقهی دارد. اصول را بایستی رعایت کرد و ساده‌ترین راه که کمترین تبعات اجتماعی را در پی دارد همان اقامه دعوی مدنی است.

آقای مرادی (محاکم تجدیدنظر استان تهران):

مسئله را اگر در باب تسبیب ببریم و صدمه دوم را ناشی از سبب اول بدانیم، وحدت سبب ایجاد می‌گردد. کارشناس مربوطه نیز امکان اعلام مسبب مخفی را نداشته است. قاضی نیز بر اساس نظر کارشناس رای صادر کرده و می‌توان آن را منطبق با بند ۶ ماده ۲۷۲ قرار داده و از طریق اعاده دادرسی مسأله را روشن نماییم اما اگر ناشی از دو سبب باشد بحث دیگری خواهد داشت.

آقای شهریاری (دادسرای ناحیه ۲۷ تهران):

بحث حقوقی منتفی است. ماده ۵ مسئولیت مدنی به تمام فروضات سوالات پاسخگو نمی‌باشد. از موارد اعاده دادرسی نیز نمی‌باشد. به نظر می‌رسد این حق را داشته باشد که با طرح شکایت کیفری پرونده در همان دادسرا مطرح و رسیدگی گردد.

آقای امامی (دادسرای ناحیه ۱۶ تهران):

می‌توانیم سبب را در مورد سوال لحاظ کنیم و بررسی کنیم که آیا مصدوم با عدم پیروی از دستورات پزشک منجر به این ضایعه گردیده یا اقدام پزشک یا ...

بهترین راه‌حل، جاری نمودن قاعده لاضرر است و بایستی دلایل از کارافتادگی کلیه، موشکافانه بررسی شود. موضوع جزایی را در استثنائات به مستثنی‌منه محدود می‌نماییم و لذا قابلیت طرح مجدد از جنبه کیفری آن وجود ندارد.

آقای رحیمی (محاکم تجدیدنظر استان تهران):

سه راه را در پیش رو داریم:

۱- توسل زیان‌دیده به دادگاه حقوقی؛ انتقادی که بر این نظر گرفته خواهد شد در مواردی است که زیان‌دیده به کمی دیه اعتراض و در دادگاه تجدیدنظر حکم بدوی تایید شده باشد حال چگونه دادگاه حقوقی می‌تواند به هر دلیلی از جمله برای لحاظ نمودن دلایل جدید به حکم کیفری اعتنا نکند؟

۲- به دنبال اخذ حکم کیفری جدید برای ترمیم مجازات دیه باشیم.

